

شورش در عالم شعر و ادب بر پا کند
مشت دزدان وطن رایش ملت وا کند

از برای وضع سکینان بود دایم غمین
بهر طفل می بدر افسرده و نالد حزین

زاله که شکوه ز دست کشور و قانون کند
که شکایت از جهان و کنبد گردون کند

که پیاد مام خودم زاله مجزوت کند
گاه فارغ از غم و توصیف از کارون کند

در همه احوال میباید بیانش دلنشین
شاهد اقبال با زاله بیاید همنشین

شاخه هستی گل چون از قضا بر باد رفت
محتل اهل سخن را ناله و قریاد رفت

بایله و سبک جدید نظم را بنیاد رفت
تهمتی بیجا بدو از دشمن بیاد رفت

شد خدمت و منتقل آن خصم بد کین لیس
وز آرمیان چون بخورد او چندمشت آهنین

افتخار مرآتیرانی و ملک کیان
افتخار ماضی و آینده و فقر زمان

زین گلزار ادب آرایش آن بوستان
گل ز باغ مرکز و غنچه ز شهر اسفهان

شاهکار نظم دلکش شاعرات می قرین
زاله و پروین دو دو کوهر ایران زمین

بیداری ما "رنگان تکلیف زبان"
شماره ۹ / آذر ۱۳۲۵

با نو لرخ قاعلوی

پروین و زاله

با

گل و غنچه

در گلستان ادب پروین کلی خوشبوی بود

در بهاران سنبلی رسته کنار چو بی بود

یا که همچون لاله زیبا برنگ و روی بود

صحبت و گفتار او شیرینی هر کوی بود

جمله دانشوران گفتند او را آفرین

چونکه نظم و بیازار ادب دری نین

غنچه آن باغ باشد زاله شیرین سخن

که روان از بوی دلاویزان آید به تن

میرد درد زالم از خاطر و از دل محن

بر گزیده شاعری در عصر ما از جنس زن

کی بود باغ ادب را نو کلی بهتر از این

غنچه ما را سادات یار و دولت همقرین

گل کی شکوه ز مهر بلبل شیدا کند

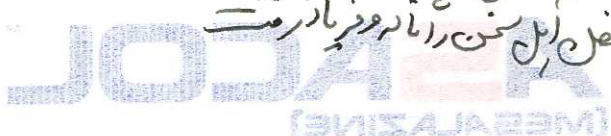
که شکایت از جهان و جرح بی همناکند

گل و غنچه

در مکتان ادب پروین گل خوشبوی بود
 در بهاران سندی رسته کنار جوی بود
 با کینه هم چون لاله زنبار به رنگ و رو کا بود
 صفت و لغت او شیرینی موی بود
 جمله دان کرد آن گفتند او را آفرین
 چونکه نظم می به بازار ادب جوی همی
 غنچه آن باغ با بد زالم غریب سخن
 که روانی از بوی دل آویز آن آید به تن
 می برد در عالم از خاطر و از دل سخن
 برگزیده شعر در عصر از جنس زلی



کمی بود باغ ادب را تو گل تبر از این
 غنچه از اسادت با و دولت محمودین
 گل گلی سگوه ز مهربیل سید کند
 گریخت از جهان و فرخ بی مها کند
 نورش در عالم شعر و ادب بر ما کند
 مست در دلی وطن را پیش مدت واکند
 از برای وضع مکتان بود دائم سخن
 هر طفل بی بدر افروده و ناله فرین
 زالم کم سگوه ز دست کرد و مانون کند
 که شگفت از جهان و کند گردون کند
 که به یاد مادر خود زالم سخن کند
 گاه فارغ از غم و توصیف از کارون کند
 در هم احوال مها بد بنامش دلش
 باید اقبال با زالم بیاید منش
 خانه مین گل چون از قضا بر یاد رفت
 محفل اهل سخن را نام و غیر یاد رفت



بانه و سبب حدی نظم را بنیاد رفت
 آهنگی بی جا به او از سخن بیداد رفت
 شد غموش و منتقل از خیم به کین لویی
 ز آرمای چون بخورد او چند وقت آنتین
 انتمار مردم ایرانی بود کین
 انتمار ما همی و آینه و قمر زمان
 زیب گلزار ادب آرد کین در بیان
 گل ز باغ مکر و غنچه ز شهر اصمآن
 س کمار نظم دکن شاعران بی فرین
 زالم و پروین دو در گوی ایران رفتی

مجید بیداره ما - ارمان شکلات زمان تهران شماره ۹
 سال سوم آذرماه ۱۳۲۵

